



فریبورز رئیس دانا،
دکتری اقتصاد

Fariborz Raeisdana,
Ph.D in Economy
Raeisdana.far@gmail.com

تهران جنوب تهران شمال

رشد تضاد در شهر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

T e h r a n S o u t h , T e h r a n N o r t h
c o n t r a s t g r o w t h i n c i t y

انگیزه تأسیس شهرها

ادبیات، فلسفه و فرهنگ عامه کهن، در خود، آثار و نشانه‌هایی درباره‌ی تناسبی و بی‌توانی زندگی شهری گذشته‌های دور دارد. زمانی در سال ۴۰۰ پیش از میلاد جمعیت جهان فقط ۱۰۰ میلیون نفر بود. اما در سال ۱۶۰۰ میلادی این جمعیت به ۵۴۵ میلیون نفر رسید که فقط ۵۰ تا ۶۰ میلیون نفر آن در شهرها، آن هم شهرهایی که همچون شهرهای امروزی نبود، می‌زیستند. امروز جمعیت جهان به ۶۶۶۶ میلیون نفر رسیده است که بیش از نیمی از آنها در شهرها و ۱۵ درصد از این جمعیت در کلان‌شهرهای جهان زندگی می‌کنند.

از نظر «ابن خلدون» (قرن ۱۴ میلادی)، بادیه‌نشینان پس از طی کردن مراحل رشد اقتصادی، به تمایلات مصرف‌بالاتر می‌رسند و این انگیزه تأسیس و تسخیر شهرها می‌شود. شهرنشینی، مقصد احتمالی حرکت بادیه‌نشینان است. «عصبیت» یا همان تمایل درونی، در بادیه‌نشینی برای معیشت است اما در شهرنشینی میل به رفاه و قدرت نیز پیدا می‌کند و در واقع این دو ارجحیت می‌یابند. زمینه‌پیدایش شهرنشینی بهبود معیشت اقتصادی، تمایل به تحمل خواهی و نیرو و قدرت عصبیت قبیله‌ای است. بنیان نهادن شهرها نیاز به کار جمعی و همکاری کارگران و صنعت‌گران و اقتدار دولت دارد. ابن خلدون با آنکه شرایط جمعیتی، اقلیمی و اقتصادی شهر مطلوب را بر می‌شمرد، اما از تضادهای اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نام می‌برد که می‌توانست موجب مرکز شهر شود.

اما «فارابی» (قرن ۹ میلادی) رشد شهری را نتیجه‌ی نیاز رشد فطری می‌داند و آن را برحسب روال رشد و تحول طبیعی توضیح می‌دهد. کار فارابی، سنخ‌شناسی مدینه فاضله است. به هر حال از نظر او، نظام مابعدالطبیعه بر نظام طبیعت و نظام طبیعت بر نظام آفرینش و نظام آفرینش بر نظام اجتماعی حاکم است. بنابراین، اخلاق و تضاد درونی به عوامل الهی و طبیعی درونی بر می‌گردد و نه تضادهای اجتماعی درونی.

شهر و تمدن

در بسیاری از زبان‌ها به طور خاص، و فرهنگ‌ها به طور عام، معنای شهر با معنای تمدن یکی بوده است. این تصادفی نیست و منبع مهمی برای تحلیل تاریخ اولیه شهر و شهرنشینی به حساب می‌آید. با این وجود نمی‌توان تنها به همین منبع برای شناخت تاریخی شهر بسنده کرد بلکه باید خود تمدن و مرحله پای گذاشتن به آن از حیث تاریخی شناسایی شود. پیدایش شهر را باید در زمینه‌های اجتماعی - اقتصادی جستجو کرد، هر چند اسم، موقعیت جغرافیایی و عوامل تصادفی مانند گذرگاه‌های جنگی، در تعیین مکان و شکل‌گیری هسته نخستین شهر دخالت داشته‌است.

مهم‌ترین شاخص در پیدایش شهر، که خود شامل دوره طولانی باروری و تولد شهر می‌شود، مجموعه‌ای از سازمان‌بندی طبقاتی و تقسیم کار است که سلسله مراتب سیاسی و نظام اجتماعی فرهنگی خاص خود را نیز پدید می‌آورد.

تا آنجا که دانش بشری در رشته تاریخ گواهی می‌دهد، شهرها از اواخر دهه چهارم تا چند صدسال بعد در سه عرصه تمدنی که با آب و کشاورزی (خروج از مرحله شکار و دانه گردآوری) پیوند حیاتی داشتند، زاییده شدند: سرزمین‌های «بین‌النهرین»، «نیل» و «سند»، که هر یک البته، همزمان، با مناطق مجاور مساعد خود رشد می‌کردند. سرزمین بین‌النهرین و مناطق مجاور یعنی شرق دجله و جلگه خوزستان و در فضای میان رودخانه‌های «شاور»، «دز» و «کارون»، قدیمی‌تر و توانمندتر بوده است. در پی تمدن اسلامی، تمدن‌های «آشور» و «بابل» به بین‌النهرین و تمدن «عیلامی» به خوزستان مربوط می‌شود. «شوش»، شهر قدیمی تمدنی‌ای است که در زمره شهرهای شاخص سرزمین‌های یاد شده و نیل و سند جای دارد^۱.

شهر صنعتی

با آغاز سرمایه‌داری عصر صنعت، «فردریک انگلس» بر پایه تحلیل اقتصادی و

شناخت اقتصادهای اجتماعی آثاری در زمینه شرایط طبقه کارگر و مسئله مسکن نوشت و ساختار اساسی و ریشه شکل‌گیری شهرهای دوچهره‌ای را شناساند. اما همزمان، بعد و پیش از او نیز تحلیل‌هایی اگرچه نه ریشه‌ای و انتقادی، در مورد شهرنشینی مدرن انجام شده بود. بدین‌سان بررسی تضادهای اجتماعی و اقتصادی و بازتاب آن در شکل‌گیری شهرهای بسیار ناهمگون معمولاً رشته‌ای ریشه‌ای و انتقادی و جدا از تحلیل‌های فرامودی یا علت و معلولی ساده و مربوط به خرده عوامل است، که از سوی «دورکهایم»، «وبر» و «زیمل» پایه‌گذاری شد.

به هر روی از زمان بررسی‌های «انگلس» در مورد شهر و صنعت و نظام سرمایه‌داری، تاکنون دگرگونی‌های زیادی پشت سر گذاشته شده است. اساس نظام سرمایه‌داری پابرجا و ناموزونی‌های آن به جای خود است، با این اوصاف این نظام، هم در جهت تعدیل و هم تشدید تضادها تغییر یافته است.

از درون شهرهای صنعتی، شهرهای دیگری سر برآوردند که چهره غالب آنها خدماتی است. این شهرها صنایع را به بیرون از محیط شهری منتقل کرده و کلان‌شهرهایی شده‌اند که فضاهای گسترده مرکزی پیرامونی و خارج از شهر را مستقیماً در کنترل دارند اما دامنه آثارشان به دوردست‌ها می‌رود. این شهرها منشأ جابه‌جایی میلیاردها دلار دارایی مالی در هر ساعت به سراسر جهان است. بدین ترتیب این تحلیل ریشه‌ای و بررسی قوانین تضاد و تکامل شهری است که هنوز می‌تواند از راز درون این فراموده‌های شگرف پرده بردارد. در این شهرها بهره‌کشی‌های بسیار، بی‌عدالتی، محرومیت، فساد و ناامنی گسترده در کنار غنا، خوشبختی، امن و عیش اقلیتی محدود موج می‌زند.

شهرها در جریان رشد و پرجمعیت شدن خود به پیچیدگی‌ها و شاخه شدن‌های تقسیم‌کاربری، تراکم‌های ساختمانی سنگین، ایجاد بناهای بزرگ و شگفت‌انگیز، ایجاد بناهای عمومی با کاربری سودمحور، انباشت سرمایه و فن، تولید صنعتی و خدماتی، گسترش خدمات شهری و ارتباطات اقتصادی جهانی و پرشتاب دست می‌یابند.

طبقه‌بندی شهرها

امروز حدود ۴۱۵ شهر بالاتر از یک میلیون نفر جمعیت در جهان وجود دارد که تقریباً همه آنها به نوعی خود را شهر جهانی می‌دانند و می‌نامند. اگرچه توجه به معیار و مبادلات اقتصادی، شمار شهرهای جهانی در این مرحله از توسعه سرمایه‌داری جهانی حداکثر هفتاد شهر است (نیویورک، توکیو، لندن، پاریس، فرانکفورت، سنگاپور، لس‌آنجلس، پکن و...)، اما از حیث تأثیرگذاری و تعیین‌کنندگی سیاسی چند پایتخت بزرگ (واشنگتن، لندن، پاریس، برلین، مسکو، پکن و...) مطرح‌اند. اما شهرهای مطرح امروز جهان، بسته به شرایط و دوران، شهرهای دیگری را دربر می‌گیرد (تهران، اسلام‌آباد، بغداد، داووس، پرتو الگره و...)

طبقه‌بندی شهرها بر حسب جمعیت، روشی متداول در بررسی شهری است. اما واقعیت این است که معیارهای چندگانه - و نه جمعیت به تنهایی - اهمیت شهر را می‌سازد. اساسی‌ترین این معیارها، انباشت سرمایه، تقسیم کار، درجه و رشد و کاربرد دانش و فن، ارزش افزوده صنعتی و خدمات ویژه و توانمندی سازمان سیاسی است. واضح است در این صورت به سادگی نمی‌توان این معیارها را درون مرزهای تعریف شده فنی و کارشناسی شهر، شناسایی و اندازه‌گیری کرد. توسعه جغرافیایی شهر نیز می‌تواند پژوهشگر را به ناکجاآباد بکشاند. به هر حال چنین هم نیست که شهرها از حیث مجموعه معیارها، غیرقابل رتبه‌بندی باشند، هر چند رتبه‌بندی از دقت بسیار بالایی برخوردار نباشد.

دوگانگی در شهرها

«انگلس» در ۱۸۹۵ چشم از جهان فرو بست. مرگ او نقطه پایانی بر عصر روشنفکری رادیکال اروپا در قرن نوزدهم بود. اما ۳۴ سال پیش از آن «چارلز دیکنز»، داستان‌نویس تیزبین، چیره‌دست و انسان‌گرای مکتب رئالیسم انتقادی، رمان «داستان دو شهر» را به رشته تحریر در آورده بود. او البته در این کتاب به انقلاب فرانسه و اجتناب‌ناپذیری آن به دلیل تعارض‌ها و ستم‌های اجتماعی موجود و پابرجا در جامعه فرانسه می‌پردازد. و با همه خوب و بدهایی که به گونه‌ای جذاب و جاندار و پُر پَر و بال درباره انقلاب می‌آورد در واقع وقعی به این اعتقاد رایج زمانه‌اش که می‌گفت: «انقلاب، حیوانی درنده است که فرزندان خود را می‌بلعد»، نمی‌نهد. چارلز دیکنز به جز این، داستان‌هایی دیگر نیز دارد،



شپوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مانند «الیور تویست» و «آرزوهای بزرگ» درباره تضاد اجتماعی و فقر و محرومیت در کنار غنا و توطئه بود. چارلز دیکنز، فعال اجتماعی و منتقد بی‌عدالتی و نظام اجتماعی فقرزا بود. نام این کتاب و روح جاری در آن بعداً در میان متخصصان و برنامه‌ریزان به نامی نمادین برای شهر و بیان تضاد و تبعیض در آن تبدیل شد.

نمادسازی بعداً برای ارائه تحلیل اقتصادی شهر به یک روش مناسب تبدیل شد. قرار نیست و نبود که نمادسازی‌ها و بررسی‌هایی ژرف که آنها نمایندگی می‌کنند جای خود را به انتزاع‌های دور از واقعیت بدهند. نمادها رابط میان انتزاع و تجربه ذهن، واقعیت، الگو و روند به شمار می‌روند. داستان دوشهر نیز بعدها به یک نماد فعال و سازنده تبدیل شد.

«ژاکوب ریس» در ۱۸۹۰ کتابی درباره دوگانگی و تمایزهای شدید اجتماعی در نیویورک تحت عنوان «نیمه دیگر چگونه می‌زیند» نوشت. درست است که او غنا و فقر را مقایسه می‌کند، اما از حیث آماری اینها دو نیمه نبودند، بلکه مراد اقلیتی محدود در کنار انبوهی از مردم محروم و فقیر بود. دو مفهوم انتزاعی شده در این کتاب واقعیت‌های خود را می‌یافتند. البته بین جزیره بهشت خوشبختی و دریاچه فقر و مصیبت، مانداب‌هایی هم از مردم طبقه متوسط، در مجاورت جزایر، یا چسبیده به آن مرداب‌ها یا بینابین می‌زیستند. هنوز هم چنین است. در این مانداب‌ها نیز شمار زیادی از محرومان نسبی یا قربانیان بی‌عدالتی اجتماعی زندگی می‌کنند.

«پیتر مارکوس» در سال ۱۹۸۹، مقاله‌ای درباره شهرهای کوی‌بندی شده (چارپاره شده) به نام «Quadratic city» نوشت. من البته این اصلاح را که باز خود اصطلاحی نمادین و مؤثر در بررسی است به شهرهای چارپاره یا محله‌بندی شده یا برزن‌بندی شده ترجمه نمی‌کنم، زیرا گویاتر از شهرهای کوی‌بندی شده نیستند. ترجمه اخیر می‌تواند هم‌زیستی کوی اغنیا را در برابر «گتوها» (ghetto) در کلان‌شهری گسترده به ذهن آورد. پیتر مارکوس در سال ۱۹۹۵ نیز کتابی راجع به پست‌مدرنیسم و شهرهای از درون تفکیک‌شده تحت عنوان «دیوارها به جای آشوب» نوشت. او به دنبال مقاله‌اش در این کتاب بیان می‌دارد که شهرها دیگر به امر دوباره غنی و فقیر تقسیم نمی‌شوند بلکه براساس داشتن و نداشتن به پاره‌هایی جدا از هم تفکیک می‌شوند. (آیا اصطلاح «شهرهای پاره‌بندی‌شده» می‌تواند گویا باشد.) او در کتابش می‌آورد که چگونه قدرتمندان و دستگاه حکومتی ایشان، با دیوارهای حائل، آشوب تهی‌دستان را مهار می‌کنند.

«دیوید هاروی» در کتاب «شهر عدالت اجتماعی» (۱۹۷۳) و سپس کتاب‌های دیگرش به ویژه کتاب «محدودیت‌های سرمایه» (۱۹۸۱) و «شرایط پست‌مدرنیسم» (یا پسا‌نوگرایی) (۱۹۸۹) نشان می‌دهد که چگونه تضادها و منافع طبقاتی در شهرهای سرمایه‌داری، چندگانگی، فقر، تبعیض، بی‌عدالتی و محرومیت به‌ویژه از حیث برخورداری فضاهای شهری، شهر را می‌سازند. از نظر هاروی، شهر، فضای محدودی است هم برای گستردن برون‌داد (انکشاف) فعالیت‌های سرمایه‌دارانه و هم برای باز تولید دینامیسم بحران‌زا و تضادآمیز. از نظر او در چنین جامعه‌ای کاستن جدی و مؤثر و جمعی از توان رشد ناموزون شهری به منزله ساختن شهر انسانی است.

رشد فعالیت‌های اقتصادی برای تولید کالاها و خدمات و نیز توزیع و مصرف آن در شهر هم موجب رشد اقتصادی و افزایش قدر و اهمیت آن است و هم بر غنای عمومی و متوسط شهری می‌افزاید. با این وصف چنین رشدی لزوماً سازنده توسعه اجتماعی و توسعه سیاسی نیست، هر چند هم بین اینها از حیث آماری، هم‌سویی‌هایی مشاهده شود. «شیکاگو»، «لس‌آنجلس» و «نیویورک» از حیث اقتصادی به مراتب پیشرفته‌تر از «استکهلم» و «اسلو» و «پاریس» به شمار می‌آیند و این سه به مراتب پیشرفته‌تر از «قاهره»، «مکزیکوسیتی» و «تهران» است. اما نمی‌توانیم بگوییم از حیث توسعه سیاسی همین رتبه‌بندی قابل قبول است. مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم در پاریس قدرتمندتر و تعیین‌کننده‌تر از شیکاگو و مکزیکوسیتی است. اما مقایسه آن با استکهلم جای مناقشه دارد. از حیث اجتماعی نیز مقایسه به بررسی و تحلیل دیگری نیاز دارد. درجه رفاه شهروندی و عدالت اجتماعی در استکهلم و اسلو نه تنها بسیار بالاتر از پاریس، شیکاگو و نیویورک است، بلکه از رشد توسعه‌های بالاتری نیز برخوردار است. وضعیت توسعه اجتماعی و سیاسی در شهرهای کم‌توسعه یا در حال توسعه متفاوت است. گمان می‌کنم مشارکت و توسعه اجتماعی در تهران بالاتر از قاهره است. کلان‌شهرهای بزرگ و تند رشد جهان کم‌توسعه چه بسا به زیان اقتصاد ملی،

درخشش‌هایی را از حیث تأسیسات، زیرساخت‌ها، رونق ساختمان‌سازی تجربه کنند. شاید شهری مثل مکزیکوسیتی حتی از حیث اقتصادی از شماری از شهرهای بزرگ اروپایی بالاتر باشد، اما در همان حال فساد، ناامنی، فقر و بی‌عدالتی گسترده‌تری را نیز دارد. توسعه اجتماعی و سیاسی در «شیراز» بسیار بالاتر از «کراچی» است. سابقه فرهنگی و اجتماعی و پشتوانه تاریخی مشارکت مردمی می‌تواند در مقایسه این دو شهر تفاوت‌ها را توضیح دهد؛ آن هم در شرایطی که کراچی به دلیل فعالیت‌های اقتصادی بندری اقتصاد قوی‌تری از شیراز دارد.

جمع‌بندی

به طور کلی توسعه سرمایه‌دارانه شهری، شتاب‌آلود، پیچیده و پر تغییر است. اما هر چه سرمایه‌داری ضعیف‌تر و وابسته‌تر باشد، ناموزونی‌های شهری در جریان رشد جمعیت و درآمد، هم بیشتر می‌شود. در مقابل در سرمایه‌داری قدرتمند و پر درآمد ممکن است ناموزونی با آهنگی کم یا زیاد رشد کند. در واقع میزان و سابقه مشارکت مؤثر و دموکراتیک مردم و تشکل‌های مردمی است که در این مورد ایفای نقش می‌کند.

عادت بر این است که ناموزونی در جلوه دوگانگی‌اش بیان شود: شهری در برابر روستایی، دارا در برابر ندار، اعیان‌نشین در برابر فقیرنشین، توسعه‌یافته در مقابل توسعه‌نیافته و جز آن. اما واقعیت این است که ناموزونی که حاصل یک روند ناهمساز و مرکب است در دو قطب، آثاری متضاد و متفاوت پدید آورد و بین آنها طیفی از وضعیت بینابینی وجود دارد. البته در بررسی‌های آماری، هر یک از دو قطب را به نوعی با همسایگان پایینی و بالایی‌اش جمع و یک جا به حساب می‌آورند که کارناوردستی هم نیست. مثلاً صاحبان بالاترین درآمدها را با صاحبان درآمدهایی تا ۳۰ درصد کمتر در یک قطب و صاحبان پایین‌ترین درآمدها به اضافه صاحبان درآمدهای ۲۰ درصد بیشتر را در قطب مقابل جا می‌دهند. این دو قطب چهره اصلی شهر را مشخص می‌کند، دارا در برابر ندار آن هم با قاطعیتی سخت. اما بین این دو نیز گروه‌هایی قرار دارند که ماهیت اجتماعی-اقتصادی بینابینی‌شان متمایز است.

ناموزونی، جلوه‌ای از روند رشد و توسعه است که خود نیز زیر نیروی سازوکار و تضاد منافع طبقاتی شکل می‌گیرد. در بررسی طبقاتی، در نظر گرفتن دو طبقه اصلی مغایر، متضاد یا متخاصم البته الگویی اساسی است که بیانگر کلیات واقعیت است. اما این الگو همه شهر را نمی‌سازد. چه بسا شهرهایی که با معیارهای اجتماعی-اقتصادی گوناگون و رنگارنگ کوی‌بندی شده‌اند.

کمتر پدیده‌ای به سان «شهر» و «زندگی شهری» با فرایند توسعه ناموزون آمیخته شده و رشد می‌کند. در جریان جهانی‌سازی تحمیلی، این فرایند شتاب بیشتری نسبت به گذشته گرفته است گرچه از میانه قرن نوزدهم تقریباً در هر نسل شتاب‌ها و تحولات کیفی در رشد ناموزون شهری بیشتر می‌شود.

شهر از پیچیده‌ترین سیستم‌های باز و نامتعادل است. کلان‌شهرهای بزرگ جهان که حدود ۷۵ شهروند بسیار بیشتر از دیگر شهرها جلوه و فرانمودهای فضایی، کالبدی و حرکتی دارند که ریشه‌های نامودار و پنهان آنها هر چه ناپیدتر و تو در تو تر می‌شوند. تعارض‌ها و تضادهای اقتصادی و اجتماعی زوایا و ابعاد بغرنجی می‌یابند که دولت‌ها و شهرداری‌ها را در ساختار موجود عاجز کرده‌اند. اینها نیز ریشه‌های پنهان و فرورفته‌تری یافته‌اند. این ریشه‌ها را فقط با ابزار تحلیل ژرف و ریشه‌ای و بررسی منافع بازیگران اصلی تضاد می‌توان شناسایی کرد. این شناسایی اصلی‌ترین تدبیر برای درمان را به دست می‌دهد ■

پی‌نوشت

۱. هرگز قلب من نمی‌بخشد آن ناشرنامی را که تنها دست‌نوشته کتاب تألیف شده من را به نام «شوش، نوزایی یک شهر کارگرنشین» برای چاپ و نشر از من گرفت اما پس از مدت‌ها طفره رفتن عاقبت گفت کتاب گم شده است. بعدها دانستیم چند نویسنده دیگر برای رفتارهای مشابه از او شکایت کرده و حتی او را به خیانت در امانت و کلاهبرداری متهم کرده‌اند، اما به جایی نرسیدند. برای این کتاب زحمت زیادی کشیدیم. چند فصل آن به تاریخ کهن و چند فصل به تولد سرمایه‌داری دولتی در شوش اختصاص داشت.

۲. در شهرها یا مناطق دیگر به محله‌ای که ساکنان آن غالباً از یک قوم یا از یک مذهب باشند «گتو» گفته می‌شود و امروزه در کل به مناطق فقیر شهری که بیشتر، مهاجران یا اقلیت‌ها در آن ساکنند گتو گفته می‌شود.